

(لز) در اینکه الوهیت فقط بتوسط

مظاهر الهیه شناخته میشود

سؤال

حقیقت الوهیت و تعلّقش بمطالع ربّانیّه و مشارق رحمانیّه چگونه است ؟

جواب

بدانکه حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرّاست جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهامست غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط لهذا محاط پی بمحیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید . عقول هر چه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد ، نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حقّ زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علوّ تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه " السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ " . و این واضح است که مدرکات انسانیّه فرع وجود انسانست و انسان آیت رحمانست چگونه فرع آیت احاطه بموجد آیت کند یعنی ادراکات که فرع وجود انسانست بحضرت یزدان پی نبرد لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال . ملاحظه مینمائیم که هر ما دونی عاجز از

ادراک حقیقت ما فوقست مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نمایند ادراک حقیقت انسان نتوانند و تصوّر قوّه باصره و قوّه سامعه و سائر حواسّ نکنند و حال آنکه کلّ مخلوقند پس انسان مخلوق چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برد در آن مقام نه ادراک را راهی و نه بیانرا اتّساعی و نه اشاره را مجال و جوازی ذره خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب " عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِهِ وَ حَارَتِ النُّفُوسُ فِي بَيَانِهِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ". لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر و هر تعریف و توصیفی غیر لایق و هر تصوّری ساقط و هر تعمّقی باطل ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و سرّ الاسرار را تجلّیات و اشراقات و ظهور و جلوه ای در عالم وجود است و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلّی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدّسه و حقایق کلیّه و کینونات رحمانیه‌اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدّس الهیه‌اند و جمیع کمالات و فیوضات و تجلّیات از حقّ در حقیقت مظاهر قدسیّه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مرآت صافیه لطیفه بجمیع کمالات و فیوضات ساطع گردد . و اگر گفته شود که مرایا مظاهر آفتابند و مطالع نیز اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علوّ تقدیس تنزّل نموده و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت نا محدود در این مکان مشهود محدود گردیده استغفر الله عن ذلک این اعتقاد طائفه مجسمه است ولی جمیع اوصاف و محامد و نعوت راجع باین مظاهر مقدّسه است یعنی هر چه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات ذکر نمائیم کلّ راجع باین مظاهر الهیه است امّا بحقیقت ذات الوهیّت کسی

پی نبرده تا اشاره ای نماید یا بیانی کند و یا محامد و نعوتی ذکر نماید . پس حقیقت انسانیه آنچه داند و یابد و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات راجع باین مظاهر مقدسه است و راهی بجائی دیگر ندارد " السَّبِيلُ مَقْطُوعٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ ". اما ما از برای حقیقت الوهیت اسماء و صفاتی بیان کنیم و ببصر و سمع و قدرت و حیات و علم ستایش نمائیم اثبات این اسماء و صفات نه بجهت اثبات کمالات حق است بلکه بجهت نفی نقایص است . چون در عالم امکان نظر کنیم مشاهده نمائیم که جهل ، نقص است و علم ، کمال لهذا گوئیم که ذات مقدس الهیه علیم است و عجز ، نقص است و قدرت ، کمال . گوئیم که ذات مقدس الهیه قادر است نه اینست که علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کما هی ادراک توانیم زیرا آن فوق ادراک ماست چه که اسماء و صفات ذاتیه الهیه عین ذاتست و ذات منزّه از ادراکات و اگر عین ذات نبود تعدّد قدما لازم آید و ما به الامتیاز بین ذات و صفات نیز متحقّق و قدیم لازم آید لهذا تسلسل قدما نامتناهی گردد و این واضح البطلان است . پس جمیع این اوصاف و اسماء و محامد و نعوت راجع بمظهر ظهور است و آنچه ماعدای او تصوّر نمائیم و تفکّر کنیم اوهام محض است زیرا راهی بغیب منیع نداریم اینست که گفته شده " کُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ ". این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت را تصوّر نمائیم آن تصوّر محاطست و ما محیط و البتّه محیط اعظم از محاط . از این ثابت و واضح شد که اگر یک حقیقت الوهیتی تصوّر نمائیم دون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا راهی بحقیقت الوهیت که

منقطع وجدانیست نه و آنچه بتصور ما آید اوهام است . لهذا ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول اوهام و عبده اصنام افکار و تصور و ابدأ ملتفت نیستند و اوهام خویشرا حقیقت مقدّسه از ادراکات و منزّه از اشارات شمرند و خویشرا اهل توحید و ملل سائره را عبده اوّثان شمرند و حال آنکه اصنام را باز وجود جمادی محقق اما اصنام افکار و تصور انسان اوهام محض حتّی وجود جمادی ندارند فاعتبروا یا اولی الابصار . و بدانکه صفات کمالیه و جلوه فیوضات الهیه و انوار وحی در جمیع مظاهر مقدّسه ظاهر و باهر ولی کلمه الله الکبری حضرت مسیح و اسم اعظم جمال مبارک را ظهور و بروزی ما فوق تصور زیرا دارنده جمیع کمالات مظاهر اولیه بودند و مافوق آن بکمالاتی متحقّق که مظاهر سائره حکم تبعیت داشتند مثلاً جمیع انبیای بنی اسرائیل مظاهر وحی بودند و حضرت مسیح نیز مهبط وحی لکن وحی کلمه الله کجا و الهام اشعیا و ارمیا و ایلیا کجا . ملاحظه نما که انوار عبارت از تموجات مادّه اثیریّه است که عصب بصر از آن تموجات متأثر گردد و مشاهده حاصل شود حال سراجرا تموجات مادّه اثیریّه موجود و آفتابرا نیز تموجات مادّه اثیریّه مثبتوت اما نور آفتاب کجا و نور ستاره و چراغ کجا روح انسانیرا در رتبه جنینی جلوه و ظهوری و همچنین در رتبه طفولیّت و رتبه بلوغ و رتبه کمال اشراق و بروزی روح روح واحد است اما در رتبه جنینی فاقد مناقب سمع و بصر ولی در رتبه بلوغ و کمال در نهایت ظهور و جلوه و اشراق . و همچنین حبه در بدایت انبات ورقه است و جلوه گاه روح نبات و در رتبه ثمره نیز مظهر آن روح یعنی قوه نامیه در منتهای کمال ظاهر ولی مقام ورقه کجا و مقام ثمره کجا

زیرا از ثمره صد هزار ورقه ظاهر گردد و لو اینکه کلّ بروج واحد نباتی نشو و نما کنند . دقت نما که فضائل و کمالات حضرت مسیح و اشراقات و تجلیات جمال مبارک کجا و فضائل انبیای بنی اسرائیل مثل حزقیل و اشمویل کجا کلّ مظاهر وحی بودند ولی فرق بی منتهی در میان و السلام.